



هرگز خسته نشد و در برابر زورگوی ساختگی سر خم نکرد...

زندگینامه شهید سید عباس موسوی
دبیر کل پیشین حزب الله لبنان

مملو از جاهلیت را بهره‌مند ساخته و با دست رسالت و نبوت آن را به سرچشمه ایمان و معرفت هدایت کرده است.

سید عباس نه تنها از طرف پدر و مادر هاشمی نسب بود. بلکه با رفتار انسان دوستانه، نوع دوستی، بخشندگی و تواضع خود، به ارزش‌های جدش پیامبر هاشمی (ص) اصالت بخشید. و این ویژگی با شخصیت برجسته و پر جرأت و حق طلب او عجین شده بود، سید از نظر فطری و غریزی هاشمی بود، و این فطرت در رفتار و کردار او آشکار شده بود. لذا از دوران کودکی با مردم مهربان بود و به مشکلات زندگی آنان رسیدگی می‌کرد. زخم مظلومان و درد ستم‌دیدگان را التیام می‌بخشید. دیدگاهها و موضع‌گیری‌های اصولی خود را شجاعانه بیان می‌کرد. شخصیت برجسته‌ای داشت که او را در میان دوستان و اطرافیانش متمایز می‌ساخت. به رغم سن کمی که داشت سعی می‌کرد راهنمای دردمندان باشد و آنان را به سوی کارهای نیک رهنمون سازد. ایشان جوان مؤمن و متعهدی بود که از سرچشمه زلال قرآن و تعالیم قرآنی سیراب شده بود. در مکتب کربلا شکل گرفته بود، و برای اعتلای اسلام پناهگاه همیشگی او مسجد و دعا بود.

سید از همان ابتدا نسبت به دردها و رنج‌های مردم آگاه بود. نسبت به گسترش آگاهی‌های دینی امت اسلامی احساس مسئولیت می‌کرد. ایشان بر این باور بود که علت همه دردها و بدبختی‌های مسلمانان موجودیت رژیم غاصب صهیونیستی در منطقه است که استکبار جهانی آن را در سرزمین مسلمانان کاشته است. تا خاری در چشم و تیغی در پای این امت باشد. یکی از نتایج دردناک وجود این رژیم، آوارگی و بیچارگی زنان و مردان و کودکان فلسطینی است. این مشکلات و نارسایی‌ها سید عباس را از سن نوجوانی آزار می‌داد. او همواره بهترین و شیرین‌ترین لحظات عمر خود را به اندیشیدن درباره سرنوشت

مشکلات، زنان اطراف خانه سید عباس با شنیدن خبر تولد این نوزاد شتابان به سوی خانه او روانه شدند... تا قدم این مولود پر برکت را به مادرش تبریک گویند... به او که از روستای نبی شیث در منطقه بقاع به بخش جنوبی بیروت مهاجرت کرده کمک نمایند. مردان نیز به نوبه خود تولد نوزاد جدید را به پدرش که پیوسته زمزمه سپاس به درگاه خداوند را بر زبان داشت، تهنیت گویند. این چه مولودی است که در سال ۱۹۵۲ فرا رسیدن حیات تازه‌ای را برای

**او تندیس زهد و تواضع بود و با
زندگیان و اطرافیان با روحیه‌ای
والا بر خورد می‌کرد و پیوسته سعی
داشت در رفتارش تعادل را حفظ
کند و از رکود و انزوا دوری نماید و از
ظواهر و تجملات زندگی بپرهیزد**

مردم محروم لبنان نوید داد، و آنگاه مسیر زندگی سراسر جهاد و ایمان خود را آغاز کرد؟ حیات او هر چند مانند ابرهای بهاری کوتاه بود، ولی آنقدر بخشنده بود که با باران محبت و عاطفه خود دل‌های شکسته مستضعفان را سیراب می‌کرد. و دشت وجودشان را از امید به برپایی حکومت عدل الهی برای مستضعفان در گستره این دنیای غرق شده در مادیات آبیاری کرد.

و چگونه این سید تا این اندازه شکیب و پر مهر و در چنین مرتبه‌ای از انسانیت و بخشندگی نباشد، در حالیکه او از سلاله مبارک شجره بنی هاشم است، که با سایه خود دنیایی

شهادت سید عباس موسوی نشان دهنده یک اقدام تروریستی اتفاقی برای ترور شخص عادی نبوده است. بلکه این عملیات تروریستی با برنامه ریزی حساب شده به مورد اجرا گذاشته شد. به هر حال شهید سید عباس موسوی در رختخواب نمرد، بلکه بسان کسی است که با بیش از هزار ضربه شمشیر کشته شده است.

شهادت سید عباس حجتی است بر ضد دشمن و دنیا و حجتی است بر کسانی که تمایلات نفسانی و درونی، آنان را به سازش با دشمن فرمان می‌دهد.

تولد و رؤیا:

بالاخره رؤیا تحقق یافت، رویایی که به واقعیتی دوست‌داشتنی تبدیل می‌شود و کودکی که همه با اولین طنین صدایش، نوای شادی می‌نوازند...

مادرش رؤیای قدومش را به این دنیا بر دست حضرت ابو الفضل العباس (ع) می‌بیند که او را به مادرش پیشکش می‌کند، او هدیه اهل بیت (ع) است... ما این کودک را با نفس خود تزکیه کردیم و قلب او را با پاکی قلب مان، طاهر گردانیدیم... چشممان او را با نور الهی سورمه کشیدیم... چنان که چشمان ما با آن سورمه شده است. مادر این نوزاد زیبا را در آغوش می‌گیرد... دست نوازش بر سر او می‌کشاند... او را عباس می‌نامد... آنگاه خبر تولد این نوزاد مبارک میان شیعیان بخش جنوبی بیروت دهان به دهان می‌چرخد... «صاحبه» این منطقه فراموش شده و بی سرپناه در جنوب پایتختی که در انواع زینت‌ها و زرق و برق‌ها غرق شده است.

در آنجا، در منطقه الشیاح در بخش جنوبی بیروت سید عباس در برابر اولین بارقه‌های امید به زندگی توأم با جهاد و ایمان چشم گشود. در این بخش مردمانی دردمند و محروم با سختی‌های زندگی دست و پنجه نرم می‌کنند. خشم و ناله‌های شبانه خود را در کوچه‌های تاریک این بخش پنهان می‌کنند. در چنین دریای متلاطم از انبوه

■ کودک در آغوش مادر، سید عباس موسوی است.



این چکیده ای از سختی های زندگی سید عباس به همراه همسر و شریک زندگی اش بود که البته نه فقط ضعفی در اراده آنان وارد نکرد، بلکه از آنها انسانهایی ساخت که به صورت جدی تر در تحصیل علوم حقیقی و عرفان پاک از هرگونه رسوبات دنیوی مشغول شدند.

شهید سید عباس با ژرف نگری مسیر زندگی اش را می پیمود و هیچگاه ساعتهای زندگی اش را بی هدف سپری نمی کرد، و پیوسته در پی تحصیل علم واقعی و عرفان خالی از شوائب دنیوی بود، و انتخاب شهید محمد باقر صدر از سوی سید عباس به عنوان راهبر فکری تأثیر بسزایی در شکل گیری زیر ساختهای فکری و صیقل یافتن شخصیت مورد نظر وی بود، لذا ما بین این دو سید پاک و طاهر روابط محکم و والای روحی برقرار شد و گویی شهید سید عباس گمشده و آرمان بزرگ فکری خود را یافته بود. سید فکر نورانی و دیدگاه روشن خود را در وجود شهید صدر یافت، و شهید صدر نیز متقابلاً احساسات و همدلی خود را نسبت به سید عباس ابراز داشت. لذا روابط روحی عمیقی بین آنها نشأت گرفت و نتیجه آن دیدارهای پی در پی و هدفمندی بود که طی آن شهید صدر مسئولیت هایی را به سید عباس موکول کرد.

فعالیت های شهید سید عباس در شهر نجف اشرف

مردی همچون شهید سید عباس با بی حالی و بیکاری کاملاً غریبه بود و راضی نمی شد پرچم مسئولیت ایمانی و جهادی را از دستش بر زمین بگذارد لذا در کنار مجاهدت در دروس حوزوی بخش بزرگی از وقت خود را برای تبلیغ و ترویج اصول دینی و برگزاری جلسات بحث و بررسی امور مربوط به امت اسلامی اختصاص می داد، و این جلسات به او فرصت خوبی داد تا ملاقات های مفیدی با دیگر طلبه های کشورهای دیگر داشته باشد و پیوسته سعی داشت، آنان را در سطح عالی از مسئولیت قرار دهد تا بتوانند به صورت هدفمند در برابر استکبار جهانی و یورش فرهنگی و غربزدگی جوامع اسلامی ایستادگی کنند و بیشتر سعی می کرد، توجه طلبه ها را به سوی قاره سیاه و مردم آن متوجه سازد چرا که معتقد بود غرب با تمام سلطه و توان خود سعی دارد ضمن ضعیف نگه داشتن آنان همه نعمتها و امکانات طبیعی شان را به نفع خود به یغما ببرد. او در توجه به برادران مسلمانان از جهان بینی بازی برخوردار بود و با تمام وجود سعی داشت، رسالت اسلامی را که پیامی جز مساوات و اخوت ما بین بنی آدم ندارد، به همه جای این کره خاکی برساند و با جدایی دین از سیاست مخالف بود. او در دوران اقامت در عراق مردی پر جنب و جوش بود و مجدانه در همه زمینه ها فعالیت می کرد

گفته بود عباس پاره جگر من است. البته خود سید عباس شایستگی مهر و محبت استاد بزرگ خود را داشت. چرا که دروس خارج و سطح را در زمان کمتر از پنج سال به پایان رساند.

اولین بازگشت به لبنان ۱۹۷۳

به دلیل اشتیاق و مهر بی پایانی که سید عباس موسوی نسبت به خانواده و بستگان در سینه داشت، سر انجام پس از چهار سال دوری از وطن و اقامت در حوزه علمیه شهر نجف اشرف در محضر علمای دین و مجتهدان بزرگ و در پیشاپیش آنان امام شهید سید محمد باقر صدر در تابستان ۱۹۷۳ به لبنان بازگشت. او آمد تا چهره هایی را که دوست داشت زیارت کند و از برکت و رضای آنها بهره ببرد و از دعای خیر آنها توشه ای برای آینده بگیرد و این بار تنها به عراق بازگشت بلکه با رفیق راه شهادتش دختر عموش به نام خانم سهام الموسوی به آنجا رفت. این خانم در حالی که چهارده سال داشت با شهید سید عباس که بیست

سپاه پاسداران انقلاب اسلامی همچون قطره آبی بود که همه آمال و آرزوهای ملت ما را در برابر خشکی و پژمردگی زنده کرد، و نفسی تازه در کالبد بی جان این ملت شد

و یکسال داشت ازدواج کرد و دیری نپایید که به ام یاسر معروف شد.

بازگشت مجدد به عراق

سید به نجف به شهر امید و معرفت بازگشت. این بار در کنار او قلب تپنده و چشم بیداری قرار داشت که پیوسته در حال خدمت به او و برآوردن نیاز هایش بود و سید نیز محبت او را به مهر و توجه او را با دوستی پاسخ می داد و با چشم تقدیر به صبر او در برابر کمبود های غربت نگاه می کرد.

او نماد زهد و تواضع بود و با نزدیکان و اطرافیان با روحیه ای والا برخورد می کرد و پیوسته سعی داشت در رفتارش تعادل را حفظ کند، و از رکود و انزوا دوری نماید و از ظواهر و تجملات زندگی بپرهیزد. یکی از کسانی که با او در نجف اشرف بود، می گفت: او با در آمد کمی که داشت با صبر و قناعت و امید به رحمت خدا زندگی می کرد.

ملت مظلوم فلسطین سپری کرد. به نشانه همدردی با ملت فلسطین و تلاش برای آزادی سرزمین های اشغالی در چندین دوره آموزش نظامی شرکت کرد. از جمله دوره ای که در یکی از اردوگاههای فلسطینیان در دمشق تشکیل شده بود. پس از آن مرحله انقلاب فلسطین از مهمترین عناوین سرآمد زندگی او شده بود. این مسئله همواره در گفتار و کردار ایشان به روشنی تجلی یافت. پیوسته اخبار مربوط به فلسطین و مبارزات حق جویانه فلسطینیان را پیگیری می کرد. اخبار و گزارش های روزنامه الثورة را مطالعه می کرد. شکستگی پایش در جریان دوره آموزش نظامی او را از ادامه راه انقلاب باز نداشت. سید بر این باور بود که زخم بدن در برابر زخمی که بر پیکره دین و شرف امت وارد آمده ناچیز است. به ویژه که این زخم از سوی دشمنی سنگدل و مستکبر و متعصب و وقیح عارض شده باشد.

سید عباس به خوبی می دانست که راه سختی را انتخاب کرده است. آنقدر از عزم و شور و عشق و اراده و آگاهی و تعهد برخوردار بود، که سراسر وجودش را سرشار از ایمان و جهاد و عقیده می ساخت، به گونه ای که باعث شده بود از خود نمادی از ایمان انقلابی و آگاهی و پایداری در برابر هرگونه ذلت و تبعیت بسازد.

اولین گام در راه بیداری:

یکی از نقاط بارز زندگی شهید سید عباس موسوی ملاقات وی با امام سید موسی صدر در سال ۱۹۶۸ در محله الاوزاعی در جنوب بیروت بود که در نتیجه آن تفاهم و محبت میان آنها ایجاد شد و سید موسی صدر پی برد که در برابر یک شخصیت بارزی قرار گرفته که می تواند نقش مهمی در آینده مردم خود داشته باشد لذا او را تشویق کرد وارد حوزه علمیه ای بشود که سید موسی صدر در شهر صور ایجاد کرده بود و به "معهد الدراسات الاسلامیه" شهرت داشت. او به در خواست امام موسی صدر پاسخ مثبت داد و در آن مدرسه به تحصیل مشغول شد تا زمانی که این مدرسه به مؤسسه ای در البرج الشمالي در جنوب لبنان منتقل شد و به این ترتیب او از اولین طلبه هایی بود که در این مؤسسه به تحصیل مشغول شد.

او در شانزده سالگی عمامه بر سر گذاشت و این امر موجب شد، تعلق امام موسی صدر به او بیشتر شود و نیز علاقه او در گسترش معارف دینی در او تقویت شود لذا بعد از فارغ التحصیل شدن از این مؤسسه از وی خواست به عراق رفته و دروس دینی را زیر نظر شهید محمد باقر صدر پی گیرد و همین نیز شد....

هجرت به نجف اشرف:

آنگاه این سید جوان، همه لذت های زندگی و خوشی ها را رها کرده، تا برای اولین بار به خارج از کشور هجرت کند. در حالی که دیگران به کشورهای اروپایی و غربی هجرت می کردند، سید به مدینه العلم پیامبر اکرم (ص) حوزه علمیه نجف اشرف مهاجرت کرد تا به دامان ایمان و معرفت که آرزوی دیرینه اش بود پناه ببرد. در نجف ابتدا در کلاس برخی اساتید حوزه تلمذ کرد، و هنگامی که به سطح دروس خارج فقه صعود کرد، به کلاس درس شهید آیت الله سید محمد باقر صدر، محبوب و مراد خود پیوست.

شهید سید محمد باقر صدر که چنین شخصیتی کم نظیر و چنین صفای روحی و همت عالی در تحصیل علوم دینی را در وجود سید عباس یافت او را برگزید و به بیت علمی خود نزدیک کرد. همه راهها و گذرگاههای علمی خود را در برابر او گشود. تا هر اندازه و در هر زمان که خواسته باشد از آن بنوشد و خود را با آن سیراب کند. استاد هیچ گاه در پاسخ گویی به پرسش های دغدغه آمیز شاگرد که فکر او را اشغال کرده بود دریغ نمی کرد. حتی دربهای قلب خود را به روی او باز گذاشت. به گونه ای که چندین بار

کرده بود. شهادت شهید صدر، اراده آهنینی در روحانیون لبنان بوجود آورد که توانستند نقش مهمی در بیداری ملت محروم و سرکوب شده ایفا نمایند. شهید موسوی به عنوان یکی از شاگردان شجاع شهید صدر پیوسته از مردم می خواست ترس و اضطراب را از خود دور سازند. او پیوسته دیدگاهها و بیانات شهید صدر را برای آنان بازگو می کرد و می گفت که رژیم بعثی دیوار بزرگی از ترس در برابر ملت عراق ایجاد کرده است. اما من این دیوار را با خون خود منهدم خواهم کرد. به رغم خروج سید عباس از عراق، اما ارتباط ایشان با مردم عراق و علمای آنجا قطع نشده بود. برخی علمای عراق که هر چند مدت یکبار به لبنان می آمدند، این ارتباط را حفظ می کردند.

شهید سید عباس با کمک و همفکری همسرش ام یاسر پس از مدتی حوزه علمیه الزهراء (س) را تشکیل داد، که در آن احکام علوم اسلامی به خواهران تدریس می شد. این حوزه توانست زن مسلمان را از رفتارهای های باطل و افکار توهمی و بیهوده نجات دهد. زنان منطقه بقاع بیشترین بهره را از وجود این حوزه بردند. شهید سید عباس به همین حد اکتفا نکرد، بلکه بسا توجه به اعتقاد خود مبنی بر اینکه وحدت اسلامی از وحدت علمای آن آغاز می شود، لذا سعی کرد انجمنی به نام «تجمع علمای مسلمین لبنان» ایجاد نماید و در سال ۱۹۷۶ اولین هسته این تجمع در منطقه بقاع شکل گرفت.

پیروزی انقلاب اسلامی در ایران

تقدیر این بود که کلمه حق به گوش همه جهان برسد و پرچم اسلام به دست مبارک اشخاصی به اهتزاز درآید که ترس یا چشمداشت، آنها را از پای در نیاورده بود. براسی این ها جانهای مشتاق شهادت بودند. بهترین شیوه رسیدن به شهادت را جستجو می کردند. از آن انقلابی که در ایران اسلامی پدید آمد، پیروی می کردند. انقلابی که زمین را زیر تاج و تخت طاغوتیان به لزره در آورد و حکومت اسلامی را پس از خواب طولانی زنده کرد. مستضعفان را از قید و بند مستکبران آزاد ساخت. به حکومت های باطل فهماند، که حکومت باطل پایدار نمی ماند. حکومت حق تا قیام قیامت پایدار است. گرچه این یک رؤیا و یک خواب سختی بود ولی امام خمینی (ره) آن را به واقعیت تبدیل کرد. به نحوی که دشمنان پیش از دوستان این حکومت را به رسمیت شناختند. سید شهید سردمدار قافله ای بود که در راه امام خمینی (ره) حرکت می کرد.

معتقد بود هیچگاه نمی توان مقاومت را از مردم جدا کرد، چنانچه نمی توان ذات انسانی را از انسان جدا کرد، و معتقد بود همه مردم در حفظ مقاومت در برابر خدا مسئولند، بویژه که مقاومت مختص یک گروه یا یک فرقه نیست، بلکه متعلق به همه مردم است

و مسئول و رهبری امین برای این حوزه داشت، و چه شبها و روزهایی را برای برآوردن نیازمندی های طلبه این حوزه صرف نکرد و بالاخره موفق شد علما و مجاهدانی را از آن فارغ التحصیل نماید.

پس از گذشت مدتی این حوزه را به روی برادران سپاه پاسداران باز کرد و به دستور امام خمینی (ره) برای کمک به ملت لبنان و نشر فرهنگ انقلاب اسلامی و تعلیم آن و تاسیس حکومتی که به مستضعفین احترام بگذارد، آمده بودند همچنین هدف از آمدن آنها پایه گذاری بسیج مردمی بر ضد رژیم صهیونیستی و استکبار جهانی و آموزش و آمادگی آنان در برابر دشمنان اسلام بود، و این امر، انقلاب بزرگی در مسئله مقابله با رژیم صهیونیستی ایجاد کرد و این حوزه به اولین پایگاهی برای شکل گیری و توسعه نیروی انسانی رزمندگان مقاومت و بسیج جوانان مسلمان و ایجاد روحیه پایداری و مقاومت و انهدام دیوارهای ترس و رعب ایجاد شده توسط آمریکا و نیروهای چند ملیتی تبدیل شد. این پایگاه تاثیر زیادی در بالا بردن روحیه نیروهای اسلام در برابر اقدامات جهنمی و وحشیانه دشمنان و تلاش آنها برای سرکوب و فرونشاندن خشم ملت ها و به زانو درآوردن آنان در سایه اوضاع و خیمه که ایجاد کرده بودند داشت. می توان گفت: سپاه پاسداران انقلاب اسلامی همچون قطره آبی بود، که همه آمال و آرزوهای ملت لبنان را در برابر ناتوانی و ضعف زنده کرد، و نفسی تازه در کالبد بی جان این ملت دمید.

در آوریل سال ۱۹۸۰ حادثه دردناک شهادت آیت الله سید محمد باقر صدر اتفاق افتاد، ایشان در آخرین وصیتنامه خود شهید سید عباس را نماینده و وکیل خود در لبنان معرفی

و با مردم صبور عراق که در زیر یوغ حکام بعثی رنج می کشیدند همدردی می کرد و در عین حال خبرهای مربوط به مشکلات مردم جبل عامل را دنبال می کرد، که قهرمانانه در برابر فرزند نامشروع غرب صهیونیست و مزدوران آن مقاومت می کرد.

مشکلات و مصائب دو ملت مورد علاقه شهید صدر یعنی ملت عراق و لبنان و بی توجهی جوامع بین المللی نسبت به بیعدالتی ها و ستمهایی که در حق آنان روا می شود، هسته مقاومت روحی در برابر طاغوتیان زمان و ستمکاری و شرارت بازی هایشان را در وجود او تشکیل داد و معتقد بود که علمای روشنگر لبنان در کشورشان فعال باشند، شهید سید عباس موسوی شاگرد وفادار و گوش بفرمان امام خمینی (ره) بود وی به تشکیل حکومت اسلامی اعتقاد داشت و معتقد بود این وظیفه به عهده علمای دین در هر مکان و کشور می باشد و با همه وجود معتقد بود که آخرت نتیجه دنیاست، و کسی که می خواهد در برزخ به نجات بشریت پردازد باید مسیر حق و باطل را در دنیا رهبری نماید و بین این دو چنانچه امام خمینی می فرماید «هر چه هست باطل است»، زیرا در مفهوم اسلامی مقوله ای به نام پادشاه وجود ندارد چون خدای یکتا مالک مردم و معبود مردم است (ملک الناس اله الناس). از سوی دیگر آشنایی شهید عباس با شیخ الشهدا راغب حرب در نجف اشرف آن دو را همچون دو روح در یک کالبد قرار داد. افکارشان یکی بود و به همین خاطر نیز عنوان شهادت در کتاب زندگی آنان مشترک شد.

آن دوره بسیار سخت از تاریخ حوزه علمیه نجف اشرف و سایر مراکز مقدس اسلامی عراق، و دوره پر التهاب جنوب لبنان، سید شهید نقش مهمی ایفا کرد، و حلقه وصل بین شهید سید محمد باقر صدر و سید ناپدید شده امام موسی صدر بود و همه ساله پس از عاشورا (در ماه محرم) به لبنان می آمد و امام صدر را از اوضاع حوزه علمیه نجف و مشکلات ملت عراق و ظلمی که از سوی زمامداران ظالم وقت بر آنان اعمال می شد، باخبر می ساخت. البته شخص سید عباس از تعقیب و پیگرد دژخیمان صدام در امان نبود، و در سال ۱۹۷۸ ناچار به ترک حوزه علمیه نجف و بازگشت به لبنان شد. مأموران بعثی بارها به خانه او یورش بردند و ایشان را در فشار و تنگنا قرار دادند. این امر موجب شد سید شهید محمد باقر شخصا از شهید بخواد عراق را ترک کند، و در یکی از روزها که مصادف با عاشورای حسینی بود و در آن روز طاغوت عراق دستور داده بود راهپیمایی عاشورایی مردم را بمباران هوایی کنند. در همین روز بود که سید شهید در حالی که نامه ای برای امام موسی صدر همراه داشت بطور مخفیانه عراق را ترک کرد. پس از خروج او بود که مأموران صدام دوباره به خانه او یورش بردند ولی با اراده خداوند سبحان توانست از دستگیر شدن و اعدام رهایی یابد و برای تکمیل رسالت جهادی اش به لبنان باز گردد. به این ترتیب بعد از ۹ سال تحصیل علوم اسلامی در حوزه نجف اشرف شهید سید عباس به لبنان بازگشت و مدتی بعد خواهر و همسرش ام یاسر به ایشان پیوستند.

آخرین بازگشت به لبنان

سید در حالی که رسالتی خطیر بر دوش داشت به لبنان بازگشت. رسالت او احیای ارکان و اصول دین و ایستادگی در برابر طاغوت و قدرت های استکباری در هر نقطه ای از این کره زمین بود، و اولین اقدام او جمع آوری برادرانی بود که از شهر نجف تبعید شده بودند و برای این منظور حوزه کوچکی تشکیل داد و نام آنرا حوزه امام منتظر (عج) نام گذاشت، و سعی کرد وقت این روحانیون صرف پیگیری دروس دینی و حوزوی شود. این حوزه که در شهر بعلبک تشکیل شده بود، توانست نقش موثری در تبلیغ دین در همه مناطق لبنان داشته باشد، و سید عباس نقش پدر دلسوز



شهید موسوی سرگودکان آرد افغانستان دست پوازش می کشد.

وجود او ایجاد کرد. سید یقین داشت که خود نیز روزی به قافله شهیدان خواهد پیوست. اگر چه با تاخیر صورت گیرد. او یقین داشت که خون او به طوفان های بنیان شکنی تبدیل خواهد شد که دشمن را ریشه کن می کند.

سید شهید در سال ۱۹۸۵ پس از پذیرش تصدی مسئولیت اداره بخش شورای حزب الله در جنوب لبنان به این منطقه عزیمت کرد و در منطقه حی الرمل در شهر صور در یک خانه ساده به لحاظ ساختمان و اثاثیه سکونت کرد. خانه ای که با خانه های اهالی محروم و مستضعف جبل عامل تفاوتی نداشت. آنگاه همه وقت خود را صرف تدارک نیازهای برادران رزمنده مقاومت گذراند. به گونه ای که با گذشت زمان همه رزمندگان مانند خانواده سید شده بودند. به مشکلات آنان رسیدگی می کرد و کمبودهای آنان را برطرف می کرد. جان و دل خود را به آنان بخشید. چرا که مقاومت را خلاصه عمر و تلاش خود و میراث گرانبهای شهید آیت الله سید محمد باقر صدر (ره) و امام فقید آیت الله خمینی (ره) می دانست. هیچ مشغولیتی به دل راه نمی داد.

در جنوب لبنان به ویژه در خطوط جبهه، بسیاری از دوستان و اطرافیان امیدوار بودند که سید به مأموریت های سخت و خطرناک نرود. بارها محاسن پاک او را می بوسیدند تا از رفتن به جبهه خودداری کند. ولی سید مخفیانه می رفت و مخفیانه باز می گشت بدون آن که در این باره مطلبی را فاش کند. بدون این که بر وظیفه او در قبال خدمت به مستضعفان تأثیر بگذارد، شهرا را در کنار رزمندگان و سنگر نشینان می گذراند. راههای کوهستانی و تنگه ها و دره ها را می پیمود. و با سعه صدر و با آرامش به شکایت های مردم جنوب گوش می داد. هیچ شهروندی عبارت متواضعانه «در خدمت شما هستم» او را فراموش نمی کرد. در سال ۱۹۸۷ سید مجبور شد سرزمین جنوب را ترک کند. اما خاطره های حضور در سرزمین جبل عامل همچنان در قلب او زنده مانده بود. چرا که این سرزمین را دوست داشت، و برای برطرف نمودن محرومیت مردم آن سامان می اندیشید.

سید عباس و انتفاضه فلسطین

قضیه مردم فلسطین و تلاش برای آزادی این سرزمین، یکی از دغدغه های بزرگ سید عباس موسوی را تشکیل می داد. درد و رنج اهالی قدس و مسجد الاقصی و همه اماکن مقدس این سرزمین که محل بعثت پیامبران اولی العزم را در دل دارد، ایشان را همواره آزار می داد. در جلساتی که با مردم داشت همواره بیانات و دیدگاههای امام خمینی (ره) را مبنی بر لزوم ریشه کنی اسرائیل بازگو می کرد. هنگامی که امام دستور برپایی روز جهانی قدس را صادر کرد، سید عباس با لباس نظامی و پیشانی بند جهادی با نوشته «یا مهدی ادرکنی» پیشاپیش راهپیمایان آن روز عظیم حرکت می کرد. زمانی که دشمنان اسلام سعی کردند اتحاد بین مردم جنوب و فلسطین را بشکنند، سید با عزم راسخ سعی کرد بحران ایجاد شده را حل کند و فتنه را به اسرائیلی ها و مزدوران آنان بازگرداند. با تمام وجود سعی کرد میان مردم لبنان و فلسطین وحدت و همبستگی ایجاد نماید.

سید عباس و مردم جنوب لبنان

تلاشهای سید عباس بر مسائل مربوط به مستضعفان لبنان و رزمندگان مقاومت در جنوب و انتفاضه مردم فلسطین در داخل سرزمین های اشغالی محدود نمی شد. او همواره سعی می کرد تشکیلاتی را متشکل از نیروهای مؤمن به مبارزه با استکبار جهانی به رهبری علمای مسلمان جهان ایجاد نماید. در راستای همین مسئله سعی کرد به کشورهای همچون الجزایر و پاکستان و افغانستان و کشمیر و نیز جمهوری های مسلمان نشین شوروی سابق نیز توجه کند. در همین رابطه سید شهید به دعوت جنبش

دهند اسرائیل افسانه سست پایه است. آنان نشان دادند که رژیم صهیونیستی، رژیم ساختگی و شکست پذیر است. این رژیم قابل فروپاشی است. تنها مشت های مؤمنان و دست های حسینی طالب شهادت توانایی شکست رژیم را دارند.

به این ترتیب در سایه مشکلات بزرگ و معضلات گرانی که یورش اسرائیل و نیروهای چند ملیتی در آن زمان برای لبنان ایجاد کرده بودند و در کشاکش مشکلات و بحران های سیاسی لبنان، حزب الله تولد یافت. این نوزاد مبارک به برکت تأییدات و اندیشه های راهبردی امام خمینی (ره) چشم به جهان گشود، و شهید سید عباس موسوی طلایه دار این حرکت انقلابی بود.

به طوری که خود را در صحنه رو به گسترش فعالیتهای جهادی خستگی ناپذیر یافت، و برای مدتی از پیگیری امور و مسائل مربوط به حوزه علمیه مشغول ساخت و در مقابل تمام ساعتها و دقائق و ثانیه های خود را در رسیدگی به امور حزب الله صرف کرد، لذا افرادی برای پیگیری امور درسی حوزه به نیابت از خود قرار داد و بدون توجه به نیازهای شخصی خود و خانه و خانواده اش بیوسته در حال نقل و انتقال بین منطقه بقاع و ضاحیه بیروت بسر می برد، تا بتواند پرچم اسلام و تعالیم انقلاب را در همه جا منتشر سازد.

جنوب لبنان سرگذشت جدایی ناپذیر با سید الشهدای مقاومت اسلامی دارد. سرگذشتی که با قلم جهاد و با عرق و خون نوشته شد، حکایت پیگیری که اگر عضوی از آن به درد آمد سایر اعضا به همدردی با آن پیا می خیزند. درد جنوب زخمی در قلب سید ایجاد کرده بود. سرزمین ابی ذر غفاری جایگاه ویژه ای در دل ایشان داشت. لذا قبل از یورش اسرائیل به سرزمین جبل عامل سید به روستاهای جنوب رفت و مسئله ولایت فقیه و رهبری امام خمینی (ره) و لزوم ریشه کنی این غده سرطانی را برای مردم آن سامان تشریح کرد. وقتی تهاجم نظامی کور اسرائیل به لبنان آغاز شد، سید شهید خانه خود را در بعلبک ترک کرد و به سوی بیروت و از آنجا به سوی جنوب رفت. در شهر حبشیت با امام آن شهید راغب حرب دیدار کرد. تکلیف شرعی

به این ترتیب برای شهید سید عباس موسوی رؤیای تشکیل حکومت اسلامی تحقق یافت. آرزوی دیرینه او پس از دیدار با امام خمینی (ره) در ایران اسلامی تجسم واقعی پیدا کرد. ایشان که همراه جمعی از دوستان برای زیارت اسام (ره) به تهران آمده بود، از رهنمودهای پر فیض امام بهره مند شدند. از ایشان چگونگی برخورد با تحولات آینده و تکلیف سازماندهی فعالیت های جهادی آموخت. ایشان تکلیف شرعی خود را در این رابطه مشخص ساخت. سید پس از این دیدار با عزم و صلابتی قوی به لبنان باز گشت، و به فریادی تبدیل شد که روح ایمان را در دل های مردم زنده می کرد و آگاهی سیاسی و جهادی را در آنان تقویت می نمود. روح انقلاب و مقاومت و آمادگی برای مقابله و مبارزه را در دل جوانان دمید. تمام دغدغه او این بود که به آنان بیاموزد چگونه شاگردانی وفادار و سربازانی حقیقی در قافله جهادی امام خمینی (ره) باشند. عشق او به انقلاب اسلامی برتر از هر عشق و هوس بود، عشق وجدان صاف به برترین نماد بود. عشق عابدی به نماز و نیایش که به لحاظ روحی در وجود شخصیت رهبر مقدس آن ذوب شده بود

شهید سید عباس موسوی مقام رهبر فقید انقلاب اسلامی را در امتداد ولایت ائمه اطهار (ع) و نماد رؤیای گمشده ای می دانست، که در گذر تاریخ طولانی در خاطره خونین تشیع حنیف ثبت شده است، آن شهید در دیدگاه فقهی و سیاسی امام خمینی (دیدگاه ولایت عامه فقیه) را شرط لازم برای بیداری و قیام مسلمانان می دید. معتقد بود که رهبری دینی بایستی از همه ضرورت های یک مرجعیت جامع الشرایط فقهی و سیاسی و اجتماعی برخوردار باشد. بطوری که وحدت امت از طریق وحدت رهبری تحکیم می یابد. لذا ولایت فقیه در تفکر و عملکرد شهید عباس موسوی یک چهار چوب مرجعیتی تشکیل داد و بر تمام فکر و اندیشه او سایه افکند لذا در محراب آن (ولایت فقیه) به تعبد پرداخت و همه چیز خود را برای آن در طبق اخلاص گذاشت، و این امر در ولایت مطلق او به امام خمینی پس از آن به خلف ایشان امام خامنه ای دام ظلّه آشکار شد.

به حق می توان گفت که بهترین اوقات شهید سید عباس موسوی زمانی بود که فرستادگان امام خمینی (ره) از سپاه پاسداران گرفته تا دیگران به دیدار ایشان می آمدند و همه چیز خود را در خدمت مستضعفان و مبارزه با دشمن غاصب سرزمین لبنان قرار می دادند. سرزمینی که نگهبانان آن خفتند و گرگ های خون آشام به تکه پاره کردن آن پرداختند.

و به رغم همه دوره های آموزشی و رزمی که پیشتر پشت سر گذاشته بود، ولی شهید سید عباس موسوی به اولین دوره آموزشی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در پادگان «جنتا» در منطقه بقاع پیوست، و به این وسیله سرمشقی برای دیگران شد و به این ترتیب عالم روحانی شد، که به دست شاگردان خود آموزش می دید تا به این وسیله اسوه ای برای رهبری متعالی و دلیل بر روحیه صاف و عالی باشد و بتواند بر روحیه کلیه برادران مجاهد تأثیر مثبت بگذارد.

تکامل نهضت اسلامی در لبنان

گسترش فعالیت های جهادی سید عباس بر ضد دشمنان اسلام به ویژه دشمن صهیونیستی امری اجتناب ناپذیر بود. سید یکی از طلبه های پیشگام و شرکت کننده در دوره آموزش نظامی بود که توسط برادران سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در سال ۱۹۸۲ در منطقه بقاع دایر شد. بدین وسیله اولین هسته مبارزه در سایه انقلاب اسلامی ایران شکل گرفت، و در آن دوره جوانان فداکاری حضور داشتند که حیات خود را وقف جهاد و شهادت در راه خدا کردند. مظلومیت خود را به نمایش گذاشتند، تا قاطعانه نشان

باید اساس و شالوده تربیتی و آموزشی ما ریشه در تاریخ و قرآن ما داشته باشد و تربیت قرآنی نسل های مسلمان می تواند آنها را در برابر نه فقط آمریکا بلکه همه استکبار و نیز برای ایجاد یک حکومت اسلامی قدرتمند و مبتنی بر عدالت و مساوات تقویت نماید

امام امت را به آگاهی او رساند. تکلیف برای رویاری با اسرائیل در همه جا و با هرگونه امکانات و ابزارهای موجود. شیخ راغب (که چند سال بعد به خیل شهدای مقاومت لبنان پیوست و به شیخ الشهدا معروف شد) با تمام اخلاص آن تکلیف را دریافت، و به آن عمل کرد. با صدای بلند فریاد بر آورد عقیده سلاح است، دست دادن به دشمن به معنی برسمیت شناختن دشمن است. هیچگاه خسته نشد. سر را در برابر زور گویان ساختگی خم نکرد. بر موضع خود پایدار ماند، تا این که با قافله سالارانی که حیات خود را فروختند تا بهشت را خریداری نمایند، رحلت کرد. شهادت وی در روز شانزدهم فوریه سال ۱۹۸۴ خونی بر دل شهید سید عباس موسوی و اندوه در

فقه جعفری پاکستان پاسخ مثبت داد و به عنوان نماینده حزب الله در کنفرانس جهانی کشمیر در اسلام آباد شرکت کرد گرچه به لحاظ امنیتی به ایشان سفارش شده بود به این کنفرانس نرود.

سید شهید و دبیر کلی حزب الله

سید شهید در ماه مارس سال ۱۹۹۱ به دبیر کلی حزب الله انتخاب شد. اما ایشان این مسئولیت را به عنوان تکلیف شرعی و نه تشریفاتی پذیرفت. البته بسیاری نگران بود که نکند این پست او را از اهداف رزمندگان مقاومت و خواسته های مردم دور کند. هنگامی که مردم برای عرض تبریک و تهنیت به محضر او آمدند به آنان گفت: به من تسلیم بگویید نه تهنیت چرا که من دوست دارم همیشه میان مجاهدان و رزمندگان مقاومت حضور داشته باشم. دوست ندارم منزوی شوم. به رغم مدت کوتاه دبیر کلی ایشان که حدود ۹ ماه طول نکشید، و به شهادت او منجر گردید، سید توانست کارهای زیادی را در زمینه های مختلف اجتماعی و ملی و سیاسی و فرهنگی و تبلیغی انجام دهد. به طور شبانه روز برای اعتلای کلمه الله تلاش کرد، و با طرحها و برنامه های به جا و روشن و شیوه منطقی بدور از تشنج و مبالغه گوی توانست یک چهره اجتماعی و انسانی بارزی از خود ایجاد نماید، به طوری که شرایط آن مرحله به وجود ایشان نیاز مبرم داشت. او توانست چهره های سیاسی و ملی و اجتماعی بسیاری اعم از رسمی و مردمی و نیز شخصیت های حزبی و سیاسی لبنانی و فلسطینی را جلب کند. هیئت های مردمی و علمایی و عشائری و گروهها و تشکل های اجتماعی و اقتصادی به دیدار او می آمدند. در دوره دبیر کلی حزب الله سید شهید پیوسته در حال سفر و بازدید از مناطق گوناگون لبنان بود. از بخش های فقیر نشین حومه بیروت، به روستاهای جنوب و شمال لبنان و منطقه بقاع و بقاع غربی و به محله های فقیر نشین و مستضعف نشین بازدید می کرد. به درد دل مستمندان و شکایت محرومان گوش می داد. و عبارت «من در خدمت شما هستم» را تکرار می کرد. او به مردم توصیه می کرد که مقاومت را حفظ کنند.

سید شهید در دوره دبیر کلی حزب الله در بسیاری از کنفرانس ها و همایش های بین المللی و اجتماعات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی داخلی شرکت کرد. یکی از مهمترین سخنرانی های پر شور خود را در مراسم گردهمایی سالگرد ارتحال امام خمینی (ره) در کنار سفارت جمهوری اسلامی ایران در بیروت در ژوئن سال ۱۹۹۱ ایراد کرد. علاوه بر این، سید سخنرانی های متعددی در همان سال به ویژه در همایش «سرچشمه های قدرت در فریضه حج» که از سوی تجمع علمای مسلمین لبنان در هتل کارلتون بیروت برگزار گردید. و نیز سخنرانی در همایش حمایت از انقلاب اسلامی فلسطین در تهران در اکتبر ۱۹۹۱ ایراد کرد. سید شهید همچنین در راهپیمایی باشکوه مردم لبنان در برابر سفارت آمریکا در محله عین المریسه بیروت به منظور محکوم نمودن کنفرانس صلح مادرید شرکت کرد و با سخنان آتشین خود ابعاد این توطئه را تشریح کرد. همچنین در گردهمایی ماه فوریه سال ۱۹۹۲ حزب الله در منطقه اوزاعی بیروت، در حمایت از مسلمانان الجزائر سخنرانی کرد. سید در دیدار از خانه های مستضعفان در منطقه وادی ابو جمیل به علت فروریزی یکی از ساختمان های آن در فوریه ۱۹۹۲ و بالاخره سخنان ایشان در جنبش چند ساعت قبل از شهادت که به مناسبت سالگرد شیخ راغب حرب در ۹۲/۲/۱۶ ایراد گردید. به عنوان سخنرانی خدا حافظی ایشان محسوب شد.

سید عباس موسوی در نه ماه تصدی مسئولیت دبیر کلی حزب الله به مشکلات مستضعفان بسیار اهمیت می داد. از جمله طوفان برفی که به کشت زارها و مناطق لبنانی آسیب رساند و طی آن بسیاری از لبنانی ها بویژه مناطق محروم



از شدت سرما مردند، بدون اینکه دولت لبنان به این مسئله رسیدگی کند. نیز سید شهید از فرو ریختن یک ساختمان در "وادی ابو جمیل" بسیار متأثر شد، و این در نتیجه بی توجهی و بی تفاوتی مسئولین دولت بود و وقتی آن منظره را دیدد اشک از دیدگانش فرو ریخت و این مسئله بر سلامتی او اثر گذاشت، ولی با این وجود اصرار داشت در مراسم بزرگداشت هم‌رزم و رفیق دوران غربت اش شهید شیخ راغب حرب در روستای حبشیت شرکت کند، و این مراسم که در ۱۶ فوریه ۱۹۹۲ برگزار شد به عنوان یک روز جاودانه و تاریخی ثبت شد... چرا که او در حقیقت شهیدی بود که در بزرگداشت شهید شرکت می کرد، سخنانی را در سالگرد شهادت شهیدی القا می کرد... مجاهدی بود که آخرین سطرها را در کتاب جهادش می نوشت و در حقیقت از طریق بزرگداشت شیخ الشهداء شهادت خود

علی رغم خطرهایی که این سفر برای سید داشت ولی ایشان به عمق مسئولیت خویش در برابر خدا واقف بود و می دانست که نبرد با استعمار طولانی و تلخ خواهد بود و بهای آن خون خواهد بود

را بزرگ می داشت. ایشان طی این مراسم از دردهای مردم سخن گفت و خطبه جامعی ایراد کرد، که شامل و صیت نامه اش نیز شد و بعد از ایراد سخنانش همه جای حبشیت سرکشی کرد و با خانواده شهدا و اسرای آن دیدار کرد و با برخی خانواده های مستضعف دیدن کرد، سپس به همراه همسر و فرزندش به منطقه ضاحیه (بخش شیعه نشین جنوب بیروت) آمد، ولی چشمان خیانت پیوسته او را تحت تعقیب داشتند و بالاخره آن حادثه دلخراش روی داد. و روح یک ملت از پیکرش به پرواز درآمد، و خون کربلایی اش بر زمین ریخت تا پیروزی جدیدی از آن بر آید و نفس مطمئنه آن به سوی پروردگارش به پرواز در آید...

سرور رزمندگان مقاومت

مقاومت بزرگترین آرمان سید الشهدای مقاومت بود، که

چونان لباس زیبای ایمان و مرصع به ستاره های پرچم جهاد، قامت او را پوشانده بود. مقاومت را سرمشق و نماد آزادی سرزمین های اشغالی جنوب و سپس سرزمین فلسطین می دانست. می پنداشت که چشمان بیدار رزمندگان در دل شب های تاریک جنوب، و شبهای تیره و تاریک دل می گفت: «مقاومت عنوان شرف و عزت و ثروت ماست، مقاومت دژ تسخیر ناپذیر ما در مقابله با نفوذ بیگانگان است». سید با صفای روح و پاکی نفس درک کرده بود که این مردم قادر نیستند خود را از سلطه سیاه بیگانگان رها کنند، مگر از طریق تداوم مقاومت و مقابله با دشمنان قسم خورده. ریشه کنی اسرائیل از منطقه را تنها هدف مقاومت می دانست. لذا معتقد بود که نبرد تا رسیدن به این هدف باید ادامه داشته باشد. سید شهید معتقد بود که مقاومت یک حرکت جهادی و ایمانی است و سرباز زدن از آن سرباز زدن از ایمان است. مقاومت یک اندیشه سیاسی یا یک وضعیت زود گذر نیست، بلکه یک تکلیف شرعی است که به هیچ عنوان تحت تاثیر شرایط و تحولات بین المللی قرار نمی گیرد. مقاومت نباید در خدمت یک حرکت سیاسی قرار گیرد. بلکه بالعکس باید حرکت های سیاسی در خدمت مقاومت باشند. مقاومت یک حرکت سازش پذیر و یا انعطاف پذیر نیست. هیچ کسی نباید تصور کند که مقاومت تمام خواهد شد یا از آن دست خواهیم کشید. تا زمانی که خون در رگ های امت مان جاری است، مقاومت ادامه خواهد داشت. سید معتقد بود که مسئله مقاومت باید در صدر همه امور قرار گیرد و تا زمانی که اسرائیل در سرزمین ماست کسی نمی تواند آن را متوقف کند. هر کس از مقاومت دست بکشد، مزدور است و بزرگترین جنایتی که ممکن است در حق مقاومت انجام شود، محدود ساختن آن توسط دستگاههای تبلیغی و شایعه پراکنی و هر گونه فعالیت است.

شهید موسوی مقاومت و رزمندگان مقاومت را با تمام وجود و از صمیم قلب و مهر دوست داشت و زمانی که با جوانان مقاومت اسلامی اجتماع می کرد، انگیزه آنان را نسبت به تکلیف شرعی و تحمل مسئولیت و ایستادن با جرات ما بین دستهای خدا برای آزادی اولین قبله مسلمانان را می ستود و همیشه به حمایت مردم و گرایش های آنها به مقاومت افتخار می کرد و آنها را جهاد عملی انسان های جیل عامل به حساب می آورد، لذا معتقد بود هیچ گاه نمی توان مقاومت را از مردم جدا کرد، چنانچه نمی توان ذات انسانی را از انسان جدا کرد، و معتقد بود همه مردم در حفظ مقاومت در برابر خدا مسئول اند، بویژه که مقاومت مختص یک گروه یا یک فرقه نیست، بلکه متعلق به همه مردم است لذا همین مردم برای تضمین آینده خود باید از مقاومت نگهداری کنند. همه توطئه ها بی که بر ضد مردم انجام می شود در پای دژ تسخیر ناپذیر مقاومت فرو خواهد ریخت و این مقاومت است که اسرائیل را به لرزه در آورده و موجب شده مردم سرزمین های اشغالی احساس کنند که مردم جنوب قوی ترین مردم هستند، اگرچه به لحاظ مادی و تسلیحاتی ضعیف هستند و این که می توانند آن را اسوه خود قرار دهند.

سربازی در ارتش انقلاب

سال ۱۹۷۹ سال خیر و برکت الهی و باز شدن درهای رحمت آسمان به روی لب هایی که از شدت خشکی ترک خورده بودند. سال روشن شدن وجدان هایی بود که تیرگی یأس آنها را پژمرده کرده بود. آن سال، سال احیای مردم و ظهور امام خمینی، قافله دار مستضعفان در طول تاریخ و غربت زندگی بود، که خیمه آن سایه بزرگی بر استضعاف ملتها و مشقت هایشان افکند. امام مقدس بود، آن به پا خاسته ای که از سکوت خود خارج شد و عرش طاغوت را به لرزه در آورد، دون اینکه از هیچ ابزار مادی

از همه جهات اقتصادی و فرهنگی و فلسفی و اجتهادی قابل گسترش می باشد. برای این که بتوانیم نسل حاضر را برای مقابله با استکبار جهانی و سایر مسائل اجتماعی و سیاسی تربیت و یکپارچه کنیم باید اساس و شالوده تربیتی و آموزشی ما ریشه در تاریخ و قرآن داشته باشد. تربیت قرآنی نسل های مسلمان، می تواند آنها را نه فقط در برابر آمریکا بلکه در برابر همه قدرت های استکباری و نیز برای ایجاد یک حکومت اسلامی قدرتمند و مبتنی بر عدالت و مساوات بسیج و تقویت نماید.

ابعاد اخلاقی زندگی سید شهید عباس

این لوح سنگ که خاطره دوران های شکوهمند گذشته بر آن نوشته شده است. این مرد خدا جوی و فروتن که جامه ایمان بر تن کرده، و در راه حق نشست است. این گلوی پیوسته در ازای تاریخ... کدام راز را در خود دارد؟ با کدامین نگاه زیبای خود تو را به روشنائی چشمانش جذب می کند؟ با درخشش چشمانش پر فروغش... از ژرفای عمق وجودش آغوش باز می کند و با مهر و محبت و صلابت ایمان، آینده درخشانی را نوید می دهد. این چه قلب پاک و پر مهری است که در این سینه پر محبت و رأفت جای گرفته است؟ این چه کمالی است که این مجاهد نستوه در برابر مردان کهنسال خم می شود و بر دستان آنان بوسه می زند؟ یا در برابر کودکان سرگردان سر فرود می آورد تا بر گونه اشک آلودشان بوسه زند؟ چه انگیزه ای سید را و می داشت تا از خواب شیرین شب چشم بپوشد و از خانواده های فقیر و نیازمند سرکشی کند؟ خانواده هایی که تهی دست و بیبنوایی زندگی شان را بی رمق کرده است.

بیماران و یتیمان و بیوه زنانی که نان آورشان دار فانی را وداع گفته آرامش می بخشید. مردم مستمندی که جز خدا کسی را نداشتند، و تنها خوشنودی او را می جستند. به راستی که رحمت خدا پاسخ درخواست های پر نیاز و آرامشی برای دل های تقدیده است. این سید شهید بود که بیچارگان را عاشقش شد، و به فقرا محبت کرد و با آنان زیست و غم و غصه و سختی و حرمان آنها را با تمام وجود درک کرد و خالصانه سعی می کرد حرمان را از آنان دور سازد... چه کاری می توانیم برای فرزندان شهدا

علوم و دانشگاه های اسلامی آغاز شد. همین ها سنگ بنای پیشرفت و تمدن آنها را تشکیل می دهد.

سید شهید بر این باور بود که دانش سالم و اطلاع رسانی شرافتمندانه و صادقانه می تواند بشریت را به بالاترین قله های پیشرفت و ترقی رهنمون سازد. او تاکید می کرد که اروپا و آمریکا با ارزش های علمی و ابزارهای معنوی در دنیا حکومت نمی کنند. زیرا دولت های غربی با اصول معنوی و ارزش های انسانی فاصله دارند. تحکیم سلطه آنها بر دنیا به وسیله ابزار علم صورت می گیرد که از طریق آن به فضا و اعماق زمین ها نفوذ پیدا کرده اند. متأسفانه کار آنها به جایی رسیده که برای تسخیر انسان ها نیز از ابزار علم استفاده می کنند. غربی ها به جای این که علم را در خدمت انسان قرار دهند، از علم برای سرکوب انسان بهره می گیرند. تبلیغات و اطلاع رسانی آنها نیز تکمیل کننده حلقه های زنجیره جهنمی آنهاست. انسان ها را همچون گله های چهارپایان به این سو و آن سو و در خدمت منافع خویش سوق می دهند.

او معتقد بود که جمعیت یک میلیاردی مسلمانان جهان وظیفه دارند طرح ها و برنامه تکامل یافته در اختیار داشته باشند تا به وسیله آن بتوانند فرهنگ را در همه عرصه های جامعه گسترش دهند. تنها به این وسیله می توانیم اولین گام را در راه تحول اجتماعی برداریم. به طور مثال اگر بتوانیم برنامه های قرآنی را از طریق شبکه های تلویزیونی و رایانه ای به نمایش بگذاریم بی تردید می توانیم مردم را به سوی پیشرفت سوق دهیم. آنگاه یک فرد مؤمن می تواند پیام های دینی را به طور سریع و صحیح دریافت نماید.

سید شهید عقیده داشت که اطلاع رسانی یکی از مهمترین وسایل است که باید مورد توجه قرار گیرد. به شرطی که سخن و عمل در آن با هم مطابقت داشته باشد، زیرا وقتی اطلاع رسانی به یک چیز هرج و مرج تبدیل شود، نفاق و دروغ را بدنبال خواهد داشت و بهترین مثال برای آن شایعات حکام عرب از پیروزی های خود در جنگ ۱۹۶۷ بود که موجب سرخوردگی و ناباوری مردم از تلخی شکست و تنگ آور آن بود، و به نظر سید شهید خطرناک ترین چیزی که دست اندرکاران رسانه ها به آن گرفتار می شوند دروغ است و رادپوها و خبرگزاری های مزدور یا خریداری شده بهترین دلیل بر آن هستند و دروغ در اخبار جنگ بیش از خبرهای دیگر صورت می گیرد. لذا امام خمینی (ره) به میهمانانی که از ایران دیدن می کردند گفتند: «به مردمان خود حقیقت را بگویید، چیزی را بگویید که فقط دیده اید».

برخی گمان کرده اند که اجرای فعالیت های رسانه ای تنها از طریق دستگاه های بخصوصی امکان پذیر است. سیاستمدارانی که خواستند مسئولیت رهبری مردم را بر عهده داشته باشند، اجازه ندادند مردم نظارت کنند. از نظر سید شهید هر فرد مسلمان باید یک فرستنده رادیویی باشد. شایسته است یک میلیارد مسلمان جهان پیام آور و مبلغ اسلام باشند. ما باید یک میلیارد فرستنده متحرک رادیویی در دنیا باشیم، تا به راحتی بتوانیم اخبار تحولات جهان اسلام را منتشر نماییم. این کاری بود که بازرگانان صدر اسلام در جزیره العرب انجام می دادند. انواع کالا و کتاب قرآن را همراه خود به مناطق گوناگون جهان می بردند و از این طریق مردم را به خدا پرستی فرا می خواندند. اگر کسی دعوت آنان را می پذیرفت کالای خود را به او می فروختند و گرنه از فروش کالای خود امتناع می کردند. به این ترتیب اگر هر فرد مسلمان به یک شخص روشنفکر و مبلغ دین تبدیل شود، مسلماً بهترین مردمی خواهد بود که به سوی جهانبان فرستاده شده است. سید معتقد بود که ما در سایه یک انقلاب واقعی در سطح جهان به سر می بریم. این انقلاب به دست امام خمینی (ره) شکل گرفته و

استفاده کند، و تمام تکیه او قدرت الهی بود که به وسیله آن به شرق و غرب و به هرگونه تبعیت و سرسپردگی نه گفت.

براستی این سید شهید از نخستین کسانی بود که به زیر پرچم انقلاب اسلامی درآمد و از اولین شاگردانی و پیروان انقلاب امام واز مدافعان آن بوسیله فکر و زبان و عمل واز عاملان به اندیشه ها و خط رهبری آن و نیز خط ولایت فقیه بود، وی براستی خود را در امام خمینی ذوب کرد و در خط استاد شهید خود سید محمد باقر صدر حرکت کرد، کسی که از مردم خواست در امام خمینی ذوب شوند چنانچه خود در اسلام ذوب شد، شهید سید عباس نشانه های امام حسن و امام حسین (ع) را در شخصیت امام خمینی، و سر نوشت و سرانجام اسلام عزیز و چراغ راه خود به سوی آینده در جمهوری اسلامی ایران یافت. شهید موسوی سربازی در ارتش اسلام بود که هسته آن را امام امت وضع کرد و شاگردی از شاگردان انقلاب و ارزش های دفاع مقدس بود. و در حالی که به اعتلای ارزش های



انقلاب و برپایی حکومت اسلامی تلاش می کرد، به درجه شهادت نایل آمد.

شهید سید عباس نشانه راه

ما گروهی هستیم، که در سرتاسر میهن اسلامی برای بیداری امت و قیام همگانی تلاش می کنیم، بایستی در درجه اول اصول و راه های بیداری و قیام را بیابیم که علم و دانش در طلیعه آن قرار دارد، و از مهمترین بنیان های آن به حساب می آید، پس علم سلاحی است در دست کسی که از آن برخوردار است. لذا مقدرات زندگی در دست او خواهد بود. این دیدگاه تابناک سید شهید نسبت به ضرورت فراگیری علوم اسلامی و شناخت افق های معرفت بود. او عقیده داشت که انسان آزاده هیچ گاه نمی تواند از چالش عقب افتادگی که استعمارگران آن را در سرزمین ما گسترده اند. بیرون آمد مگر این که علم را وسیله و چراغ راه شب های تیره خود قرار دهیم. سید همیشه این نکته را گوشزد می کرد، در حالی که اروپا در تیرگی جهل و نادانی دست و پنجه نرم می کرد. میهن اسلامی منبع علم و تخصص در همه زمینه ها بوده است. تا کنون کتاب های دانشمندان و اندیشمندان مسلمان در دانشگاه های اروپایی تدریس می شود. تمدن اروپا بعد از یورش صلیبیان به کشورهای اسلامی و استفاده آنها از

به این ترتیب مردمی که طالب شهادت هستند لاجرم پیروز و عزیز هستند و این مردم ما در ایران و لبنان و فلسطین با صدای بلند به مستکبران جهان می گویند: پشتیبانی خودتان را بر سنگ استضعاف ما بزنید به اذن خدا شاخه های تان خواهد شکست و ما باقی خواهیم ماند

انجام دهیم که تن و روح خود را به خدا تقدیم کردند؟ لذا به خانه هایشان می رفت و آنان را مورد دلجویی قرار می داد. همچون پدری مهربان با قلبی بزرگ و چشمانی اشک باری که سیمای بزرگ منشی بر گونه های پاک او ترسیم شده بود. همین رفتار را با خانواده شهدا و اسرای مقاومت داشت. آنان همواره زیارت می کرد و جویای احوال آنان می شد. از نیازهای شان سؤال می کرد. و آنان را به صبر و بردباری فرا می خواند. به آنها امید می داد که شب طولانی سپری خواهد شد. به این ترتیب مسئولیت دبیر کلی حزب الله او را از مسئولیت دینی و اخلاقی دور نکرده بود. بارها اتفاق افتاد که از گریه مادر داغ دیده و شکایت یتیمان گریه کند. بارها او را میان یارانش یعنی فقرا و مستضعفان دیده اند که با آنان سخن می گفت و حال شان را جویا می شد.

دست بگیرند و تصمیمات شان آزادانه و به دور از هر گونه فشار یا سازش یا تحریک از سوی برخی جهت ها باشد. دیدار سید از پاکستان که در ۱۹۹۰/۳/۲۱ صورت گرفت، اگر نگوئیم به مثابه مشیت محکمی به صورت استعمارگران بود ولی یک سفر کاملاً غیر منتظره بود.

علی رغم خطرهایی که این سفر برای سید داشت ولی ایشان به عمق مسئولیت خویش در برابر خدا واقف بود و می دانست که نبرد با استعمار طولانی و تلخ خواهد بود و بهای آن خون خواهد بود پس از آن سید به دعوت رئیس منطقه کشمیر سردار عبدالحی قیوم به آنجا رفت و از اردوگاه های مهاجرین در مظفر آباد دیدن کرد، و از اوضاع و احوال آنان با اطلاع شد و آنان را به سیر در راه خدا و پیگیری جهاد تشویق کرد و گفت: هیچ کس نمی تواند سرزمین شما را آزاد کند مگر تفنگ و خود... و ما به اذن خدا تا آخرین نفس با شما خواهیم بود و این دیدار سید با مجاهدین کشمیر دیدار تا بین انقلابیون به پا خاسته بود لذا چیزی جز رد و بدل کردن مشکلات و دردها ما بین آنها نبود و به آنان نیز جمله همیشگی «ما در خدمت شما هستیم» را گفت و اظهار داشت ما برای ایستادن در کنار شما و تأیید انقلاب و حمایت از شما در برابر اشغالگر طمعکار آمده ایم. و این روح همدردی اسلامی همگانی است که موجب می شود سید همان کلمات را بگوید، و همان موضع را که در لبنان گرفته در پاکستان و در کشمیر اتخاذ کند. به این ترتیب قبل از ترک کشمیر پیام رادیویی برای انقلابیون کشمیر فرستاد و به آنان قول داد از اهداف و آرمان آنها که در حقیقت قضیه اسلام است حمایت کند. از آنان خواست همیشه روحیه آزادی و آزادی را حفظ کنند و جانشینان عزیز خدا روی زمین باشند. زیرا عزت اساس شخصیت انسان مسلمان است. سید پیام خود را با این جمله به پایان رساند: «تا زمانی که با خدا باشید قوی خواهید بود و تا زمانی که به او تکیه کنید چیزی جز پیروزی در انتظارتان نخواهد بود».

سید پس از دیدار از کشمیر به افغانستان رفت و آنجا با رهبران و سران گروههای مبارز به گفت و گو نشست. به آنان توصیه کرد وحدت و یکپارچگی خود را حفظ کنند. به آنان گفت: «من احساس می کنم اگر به دیدار شما برادران مجاهد و مبارز افغان که علیه استعمار شوروی می جنگید نمی آمدم، سفرم به پاکستان بیهوده می شد». سید عباس برای رفتن به افغانستان از همان راهی رفت که مجاهدان افغانی می رفتند. زمانی که وارد مرز افغانستان شد نماز شکر به جای آورد. از قبور شهدای افغانستان و نیز از برخی پایگاههای مجاهدان دیدن کرد، و توانست روحیه جهاد و سلوک الی الله و پیمودن راه حق را به آنان تأکید نماید. در حالی که قلبش از غم و اندوه ایتم و بیوه زنان افغانی دردمند بود، خاک افغانستان را ترک کرد.

سید شهدای مقاومت

این رؤیای شهادت است، رؤیای عابدی در محراب شهادت که روز و شب خود را می شمارد. شب هایی که برای دستیابی به شهادت، به عبادت و راز و نیاز می گذراند، تا شاید خداوند سببشان او را به تاج شهادت مفتخر سازد. او اطمینان کامل داشت که صلح بر این سرزمین رنج دیده سایه خواهد افکند. و آن روز دور نیست. هر شهیدی که در راه این امت بر زمین می افتد با خون خود سطری به کتاب آزادی می افزاید. هر قطره خونی که زمین جنوب را آبیاری می کند، طهارت و آزادی را برای امت اسلامی به ارمغان می آورد. امتی بزرگ که با قیام امام خمینی (ره) و هزاران شهید انقلاب در ایران و افغانستان و فلسطین و لبنان و سایر سرزمین های اسلام لباس ذلت و خواری را از خود دور ساخته است. لذا به عنوان یک امت اسلامی باید بیش از دیگران به خون شهدا و فدکاری های آنان احترام گذاشت. تفاوت میان ملتی که ذلت و خواری را

این دوره دوره ملتها است و نه دولتها و ما با کمک مردمی که در ۱۷ مارس اسرائیل را با ذلت از لبنان خارج کردند این مسئولیت را به عهده خواهیم گرفت و پرچم جهاد و مقابله را بلند خواهیم کرد تا زمانی که این دولت را ساقط کنیم و هر چه می خواهد بشود مهم نیست

او روز خود با مشکلات مسلمانان آغاز می کرد و شب را در فکر آنان بسر می برد و نه تنها با گفتار خود از آنها دلجویی می کرد بلکه در عمل نیز به جهاد و فعالیت می پرداخت، او طی جنگ تحمیلی علیه ایران یکی از سربازان اسلام بود و قبل از اینکه از او خواسته شود به لبنان باز گردد در عملیات و الفجر شرکت کرد. او در کنفرانس ها و نشست های اسلام چندی در دمشق و تهران و اسلام آباد و آلمان شرکت جست و روابط محکمی با سران و رهبران انقلابیون برقرار کرد، از جمله علامه سید عارف حسینی رهبر شیعیان پاکستان که در آوریل ۱۹۸۸ از لبنان دیدن کرد و سید عباس در دیدارهای علامه از چندین روستای مقاوم جنوب و پایگاه ها و محورهای نبرد علیه دشمن صهیونیستی با او همراه شد. سید قبل از شهادت با یکی از برجسته ترین علمای آفریقا دیدار کرد و صحبت های زیادی پیرامون وضعیت مسلمانان آفریقا و ضرورت بیدار سازی مستضعفان این خطه صورت گرفت و معتقد بود که خط سیر اسلام عبارت است از قافله ای از فقر و ستم دیدگان که با برهنه حرکت می کنند ولی افق های جدیدی برای زندگی ترسیم می کنند که طاغوتها و مستکبران از آن می ترسند. اما دیدار سید از پاکستان برای شرکت در کنفرانس کشمیر به دعوت از سوی جنبش اجرای فقه جعفری صورت گرفت و زمانی که خواست به این دعوت پاسخ مثبت دهد اطرافیان از ایشان خواستند آنجا نرود ولی سید بر این امر اصرار کرد و اتفاقاً استقبال گرمی از سید به عمل آمد و با توجه شرکت کنندگان در کنفرانس روبرو شد و طی سخنانی در آن کنفرانس به مهمترین مسائل جهان اسلام و مسلمانان پرداخت و بر این مسئله تأکید کرد که بر ملت های مسلمان دنیا است که سرنوشت خود را در

آنان نیز به گرمی می گزیند. با سبزی و تره بار فروشان دوره گرد سخن می گفت و وضعیت کار و کسب شان را جویا می شد.

شهید موسوی در دژی از عاج و دور از مردم زندگی نمی کرد تا صدای ناله آنها را نشنود و گریه آنها را نبیند بلکه میان آنان و در وجود آنان زیست و هر چه که آنها را خشنود می ساخت او را نیز خشنود می ساخت و هر چیزی که آنها را ناراحت می کرد، او را نیز ناراحت می کرد او فقیرانه میان مردم فقیر زیست و عشق فقرا و مستضعفان را در دل خود پروراند و احترامش نسبت به دیگران در رفتارش آشکار بود و تا آنجا که ممکن بود از بیچارگی و بدبختی آنها می کاست و سعی داشت کابوس مشکلات را از آنان دور سازد. او به راستی تواضع خود را از سرچشمه زلال اهل بیت (ع) گرفته و خلف صالحی برای اجدادش بود. پس ای سید شهید گرچه بدنت از میان ما رفت اما روح همچنان نشان راهی است برای عزت و سربلندی، و عنوانی است برای جاودانگی، و فریادت همچنان ایمان و اخلاق را در گوش مان زمزمه می کند و در وجود ما آرامش و سعادت ایجاد می کند.

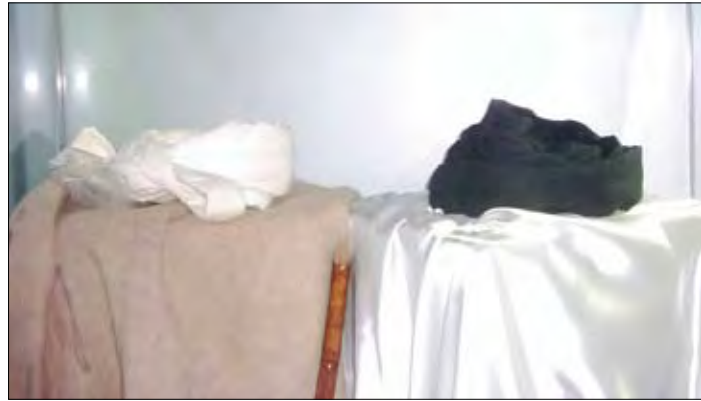
نگرانی های شهید موسوی

قلب بزرگ سید شهید جایگاهی برای هر نگرانی و هر ناله دردناک و برخاسته از دل مردمی داشت که از آتش استکبار داغدار شده بود و یکی از ویژگیهای منحصر به فرد سید شهید این بود که دریایی از غمهای بزرگ و دردهای عظیمی را در سینه خود پنهان داشت و آنها را اظهار نمی کرد، مگر زمانی که بر پیکره امت اسلامی آسیب وارد می آمد و با آب قلب پاک خود آن را می شست.

او از نوجوانی با درد و غم مردم فلسطین زندگی کرد و حتی عملاً برای از بین بردن کابوس اشغالگران و حد اقل از بین بردن آسایش آنها تلاش کرد وی زخم اهالی جنوب و مردم فلسطین را یکسان و مشترک می دانست و با تمام احساس با انتفاضه مردم فلسطین زیست و به وحدت انسانها و وحدت سرنوشت دو ملت برادر اعتقاد داشت. او با توجهات خود سعی می کرد از غمهای مردم منطقه بگذرد و به غمها و محنت های دیگر ملل اسلامی و مستضعف دنیا بپردازد همچون جنوب آفریقا تا آن طرف مشرق زمین و نیز الجزایر که حوادث آن ابرهای تیره ای از حسرت و غم در اعماق قلبش ایجاد کرد و هیچ گاه محنت های مردم آسیای میانه و سختی ها و رنج های مسلمان مجاهد کشمیر را از یاد نبرد.



■ عمامه شهید سید عباس موسوی و شیخ راغب حرب در نمایشگاهی که از سوی مقاومت ترتیب یافت.



حلقه زدند. سعی داشتند با او دست بدهند و یا این که او را از نزدیک ببینند. چرا که او مردم را عادت داده بود یکی از آنها و در میان آنها باشد. او تنها کسی بود که به شکایت ها و دردهای مردم گوش می داد، به ویژه شکایت آنها را در مسائل کشاورزی و مشکلات فروش محصولات کشاورزی و خودداری دولت از خرید برگه های توتون و حتی اگر بخواهد آنها را خریداری کند، به قیمت خیلی ارزان خریداری می کرد. این برخورد برای کشاورزان جنوب زیان بخش بود. این مهمترین خواسته مردم جنوب از دبیر کل حزب الله در حرکت خود از حسینه جیشیت تا گلزار شهدای این شهر بود. سید همراه مردم مزار شیخ راغب حرب و قبور سایر شهدای مقاومت را زیارت کرد. و فاتحه خواند. با دست راست غبار مزار او را شستشو داد، و سپس غبار آن به صورت خود مالید.

از گلزار شهدا به منزل شیخ شهدای مقاومت رفت و ناهار را با خانواده شهدا تناول کرد. پس از آن به سوی روستای کوثریه السیاد حرکت کرد. زمانی که می خواست به اتفاق همراهانش عازم روستای تفاحتا بشود، سه فروند هلی کوپتر دشمن به تعقیب کاروان دبیر کل حزب پرداختند.

شهادت سید عباس موسوی

یکی از رزمندگان مقاومت که از سید عباس حفاظت می کرد بیدرنگ به وضعیت خطرناک ناشی از پرواز هلی کوپترهای اسرائیل پی می برد. مراتب نگرانی خود را به سید گوشزد می کند، ولی شهید با اطمینان به نفس به او می گوید: «آیا از مرگ می ترسید؟ کسی که خواهان شهادت است از مرگ نمی هراسد؟ هر چند که لحظه مرگ به او نزدیک شده باشد». در آن لحظه راننده خودروی رانج روfer حامل محافظان سید سعی داشت خودروی سید را پوشش دهد. محافظان از خودرو پیاده می شوند و در کنار جاده سنگر می گیرند. با سلاحهای خودکار خود به سوی هلی کوپترهای اسرائیلی شلیک کردند. اما ناگهان سخن سید با صدای انفجار مهیبی قطع می شود. یک فروند هلی کوپتر دشمن که موشک های حرارتی سوزنده حمل می کرد، به عقب طرف خودروی حامل سید پرتاب می کند، که به عقب خودرو اصابت می کند. در همان حال هلی کوپتر دوم خودروهای کاروان را هدف قرار می دهد. چند تن از محافظان زخمی می شوند. هلی کوپتر سوم خودروهای کاروان را تعقیب می کند و به هیچ خودروی شخصی اجازه نمی دهد به خودروهای کاروان نزدیک شود.

در این لحظه یک خودروی شخصی که به طور اتفاقی نزدیک کاروان در حال حرکت بود مورد اصابت موشک قرار می گیرد. سرنشینان آن قبل از این که خودروی شان مورد اصابت قرار گیرد، از آن پیاده شده بودند. این حمله جنایت کارانه نشان داد که هلی کوپترهای دشمن از چند محور مسیر کاروان را تعقیب می کردند. سعی داشتند همه خودروهای کاروان را که احتمال دارد سید سرنشین یکی از آنها باشد هدف قرار دهند. عملیات حدود ده دقیقه ادامه یافت. در این لحظه راننده یک خودرو شخصی که هلی کوپترهای در حال پرواز در آسمان را مشاهده کرده بود، با سرعت خود را به محل حادثه می رساند، تا از ماجرا با خبر شود و مجروحان احتمالی را از صحنه خارج سازد. این خودرو توسط هلی کوپتر سوم که اوضاع روی زمین را زیر نظر داشت مورد اصابت قرار می گیرد، و راننده و یکی از مجروحان داخل آن به شهادت می رسند. هلی کوپترهای اسرائیلی در پایان این مأموریت و پس از این که مطمئن شدند همه خودروهای کاروان را هدف قرار داده اند به طرف سرزمین های اشغالی فلسطین بازگشتند. آنگاه اهالی روستاهای منطقه به سرعت خود را به محل حادثه رساندند و با خودروهای شخصی خود شهدا و مجروحان را از میان دود غلیظی که آسمان منطقه را پوشانده بود خارج نموده و به بیمارستان منتقل کردند. ■

مقاومت اسلامی و در کنار نیروهای مقاوم اسلامی در قلب مواضع اشغالگران حاضر باشد پس چگونه در روستای جیشیت حاضر نشود، در حالیکه این روستا قلب مقاومت و خواستگاه شیخ شهدای آن بود؟

حضور سید شهید در این مراسم یک حضور فردی نبود بلکه تمامی مردم طرفدار مقاومت اسلامی در آن حضور یافتند، بدون توجه به تهدید دشمن که از زمین و آسمان ممکن بود بر سر آنان بیارد و آخرین این تهدیدها کمین شبانه ای بود که در سر راه جیشیت - عدشیت ایجاد شده بود و قرار بود برخی رهبران حزب الله را برابند، ولی مشیت الهی بر این قرار گرفت که تلاش دشمن به شکست بیانجامد.

ولی وضعیت امنیتی صبح روز بعد این توطئه طبیعی یا عادی نبود، چه رژیم صهیونیستی تعدادی از روستاهای جنوب لبنان و اردوگاههای فلسطینی را بمباران کرد و هواپیماهای دشمن در طول شب و روز در آسمان جنوب به پرواز درآمدند بطوریکه برخی فکر کردند که اتفاق خاصی در شرف وقوع است، و درست است که روستاهای جنوب به پروازهای روزانه جنگنده های دشمن عادت کرده بودند ولی در آن روز و شب پروازهای دشمن به حد اکثر رسیده بود، به طوریکه خواهد خواب شبانه را از آنها بگیرد...

به این ترتیب سید شهید طی سخنانی در آن مراسم خواستار حفاظت از مقاومت اسلامی شد و گفت: همه دنیا بدانند ما همچنانکه در مقاومت اشغال گری پیشناز بودیم؛ در مقاومت در برابر بی توجهی و محرومیت و استضعاف آن نیز پیشناز خواهیم بود، و ما این سخن را به صراحت در برابر دولت لبنان می گوئیم: اگر به مسئولیت خود در برابر مناطق مستضعف و به ویژه منطقه جبل عامل عمل نکنید

این دوره دوره ملت ها است و نه دولت ها و ما با کمک مردمی که در ۱۷ مارس اسرائیل را با ذلت از لبنان خارج کردند این مسئولیت را به عهده خواهیم گرفت و پرچم جهاد و مقابله را بلند خواهیم کرد تا زمانی که این دولت را ساقط کنیم و هر چه می خواهد بشود مهم نیست

ما با کمک این مردم این مسئولیت را به عهده خواهیم گرفت، زیرا این دوره دوره ملت ها است و نه دولت ها و ما با کمک مردمی که در ۱۷ مارس اسرائیل را با ذلت از لبنان خارج کردند این مسئولیت را به عهده خواهیم گرفت و پرچم جهاد و مقابله را بلند خواهیم کرد تا زمانی که این دولت را ساقط کنیم و هر چه می خواهد بشود مهم نیست، زیرا کرامت ما فوق همه کرامتها و عزت ما فوق همه عزت ها است.

در مسیر شهادت

مراسم سالگرد شیخ شهدا به پایان رسید، در حالیکه هواپیماهای دشمن همچنان در آسمان پرواز می کردند، و مردم حاضر در پایان مراسم به جای اینکه پراکنده شوند بر عکس در اطراف دبیر کل حزب الله شهید سید عباس

پذیرفت و ملتی که راه های استقلال و پیروزی و سربلندی را پیمود بسیار است. تفاوت معنوی که از شعور و آگاهی و شناخت مفهوم زندگی نشأت گرفته است. زندگی که در میان پاره های اجساد طاهر شهدا دیده می شود و زندگی اقی و یکنواختی که در اشخاص بی تفاوت و نا آگاه و نادان دیده می شود.

به این ترتیب مردمی که طالب شهادت هستند لاجرم پیروز و عزیز هستند و این مردم ما در ایران و لبنان و فلسطین با صدای بلند به مستکبران جهان می گویند: پشتیبانی خودتان را بر سنگ استضعاف ما بنزید به اذن خدا شاخه های تان خواهد شکست و ما باقی خواهیم ماند. آرمان شهید سید عباس نسبت به شهادت همه وجود او را فرا گرفته بود و شهدا یادگاران خاطرات او بودند که هر صبح و شام آنها را یاد می کرد. همیشه برای شان دعا می کرد که منزل گاهشان بهشت باشد. همیشه با غبطه و حسرت از آنها یاد می کرد و می گفت: «آنان در رسیدن به کرامت از ما پیشی گرفتند». او شهدای عملیات میدون و الخزان و الحقیان را ستارگانی توصیف می کرد که شب های تیره ما را نورانی ساخته اند. افق روشن عزت و کرامت مردمان ترسیم کرده اند.

سالگرد شهادت شیخ راغب حرب

شانزدهم فوریه هر سال تاریخی است که تاریخ دیگری را در دل دارد و یک برهه زمانی است که روزهای خوش و ناخوش را با هم یکجا جمع می کند. تاریخ ۱۶ فوریه ۱۹۸۴ و ۱۶ فوریه ۱۹۹۲، فاصله ای بین دو مرحله شهادت. مرحله شهادت شیخ راغب حرب شیخ شهدای مقاومت اسلامی و مرحله شهادت دبیر کل حزب الله سید عباس موسوی سید شهدای مقاومت اسلامی. ولی صبح یک شنبه ۱۶ فوریه ۱۹۹۲ این روز با دیگر روزها فرق می کرد، چرا که درخت مقاومتی که شیخ شهدا با شهادت خود آن را آبیاری کرده بود اینک به شجره طیبه ای تبدیل شده که پایه آن ثابت و شاخ و برگش آسمان را فرا گرفته بود. میوه آن هر لحظه در دسترس بود و خداوند افزون می کند، برای هر کس که بخواهد. پس از شهادت شهید حرب، حزب الله برای بار دوم دبیر کل خود را انتخاب کرد و این انتخاب این بار محکم تر صورت گرفت. طی این هشت سال همه چیز به خوبی پیش می رفت و کسانی که می خواستند نور خدا را با دهانشان خاموش کنند، خداوند نور بصیرت آنان را خاموش کرد تا نور خود را بگستراند گرچه کافران نخواهند و به این ترتیب شهید سید عباس امانت را به دوش کشید و مقاومت را طی این هشت سال در چشم اشغالگر کور اسرائیل در جنوب لبنان و حتی در مسافت کمی از روستای جیشیت اداره کرد. و با این وجود حزب الله اصرار داشت که مراسم سالگرد شیخ راغب حرب در فاصله چند متری از مرقد شیخ راغب حرب برگزار شود و خود شهید اصرار داشت در آن مراسم شرکت کند و چرا نه؟

در حالی که او خود را عادت داده بود که در عملیات